



صدیقه ذاکر - پژوهشگر

مقدمه

واژه طیب به معنای نیکو شدن و دلچسب و طبع پسند شدن^(۱) همراه با مشتقات آن ۵۰ مرتبه در قرآن کریم وارد شده است. این کلمه در موارد گوناگونی درباره انسان و غیرانسان از قبیل مسائل مربوط به غذا، ازدواج، مهریه زنان و... و حیات طیبه، به کار رفته است. آیات حیات طیبه آیاتی هستند که خیراز حیاتی پاک و زیبا می دهند و ویژگیهای این حیات انسان را مسحور می کند و در این از خودپی خبری او را برآن می دارد تا گامی به بلندای زندگی به سوی ابدیت بردارد و از این لطافت روحانی میوه امید برجیند که ان شاء الله به آن خواهد رسید. شاید هنگام تلاوت چنین به نظر برسد که این وعده برین در بهشت موعود خواهد بود و این سؤال به ذهن برسد که تفاوت این حیات طیب با آن جنت الهی چیست؟ آیا مرتبه ای از مراتب بهشت است و یا خود، بهشت دیگری است؟ پاداش کدام عمل صالح و ویژه کدام دسته از پاکان و بهشتیان است؟ راستی همگان را بدان راه است یا تنها خاص انبیاء و اولیاء الهی

است؟ حتی در این صورت، جزای کدام خصلت نیکوی آنان است؟ یافتن پاسخی برای این سؤالات، نگارنده را بر آن داشت که قول محققین را در این زمینه جویا شود. اما... اما پاسخ بسیار عجیب بود: گرچه همه اینها بود ولی فقط اینها نبود. یافتم که راه این حیات به طولانی عمر دنیا و عالم برزخ نیست. به کوتاهی یک قدم است، آن هم در همین دنیا دعوت نیز همگانی است. خطاب آمده است: یا ایها الذین آمنوا. اختصاص تنها در داشتن ایمان و عمل صالح است و بدون هیچ قید و شرط دیگری.

حیات طیبه از دیدگاه قرآن

کریم

یکی از موضوعات مهمی که از نظر قرآن کریم ره آورد وحی است، مسأله حیات طیب یعنی زندگی پاک و منزّه است. خداوند متعال در سوره مبارکه انفال نوید می دهد که هرکس به قرآن معتقد باشد و به دستور وحی عمل کند زنده می شود و هرکس قرآن را باور نداشته باشد و به وحی عمل نکند از این حیات

برخوردار نیست و قهراً مرده خواهد بود. «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم». (۲) اولین شیرینی این کلام، خطاب آغازین آن است. خطاب «یا ایها الذین آمنوا»، بهترین لقبی است که خداوند بسندگان را با آن مخاطب قرار داده و می فرماید: «ای مومنان» و نه اینکه به طور عام بگوید: «یا ایها الناس». لذت شنیدن این ندا آنقدر گواراست که انسان رنج دستور بعدی را به آسانی تحمل می کند.

این شیوایی و لذت گوارا را در بیان تکلیف روزه که خداوند می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» امام ششم علیه السلام چنین توصیف فرموده اند: «لذت شنیدن این آهنگ و شیرینی این خطاب، سختی روزه را آسان می کند». آن گاه پس از یک دعوت همگانی از مؤمنین با دعوتنامه ای به

۱- قاموس قرآن و منجد الطلاب، ذیل عنوان

واژه طیب

کرد، پاداش ببیند، بلکه اگر عمل خوب همراه با ایمان و اعتقاد بود، لایق پاداش است. و اولین پاداش برای مؤمنی که عمل صالح دارد رسیدن به حیات طیب است. و یافتن حیات طیب ضمانت سعادت ابدی است. لذا این گونه تعبیر کرده‌اند که حسن فعلی با حسن فاعلی زمینه سعادت ابدی انسان است.

همچنین در آیه دیگری می‌فرماید:

«الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب». (۳)

کلمه طوبی مؤنث اطیب (پاکیزه‌تر) و صفت است برای موصوف محذوف که آن موصوف - چنانچه از سیاق آیه برمی‌آید - عبارت است از حیات. و نعمت هر چه که باشد از این رو گوارا و مورد غبطه است که مایه خوشی زندگی است، و وقتی مایه خوشی و سعادت است که قلب با آن سکون و آرامش یابد و البته کسی بدین آرامش دست نمی‌یابد مگر اینکه به خدا ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد. و خداوند بشارت می‌دهد به زندگی طیب و سرانجام نیک، اگر که ایمان و عمل صالح با هم همراه باشند. (۴) چرا که ایمان تنها مؤثر در تأمین پاکی حیات نیست و این عمل صالح است که موجب اجر عظیم و پذیرفته شدن ایمان انسان در درگاه الهی

خوب کردن هم مانع رسیدن به حیات طیب است. جان کامل با عمل صالح، مؤمن بودن و مؤثر بودن، معتقد بودن و گام برداشتن، ایمان آوردن و قیام کردن اگر در یک جا جمع شود، زمینه رسیدن به حیات طیب را فراهم می‌آورد. ذکورت و انوئت نیز در رسیدن به چنین حیاتی بی‌اثر است و زن و مرد در راه یافتن به آن برابرند. چرا که از نظر قرآن کریم تمام ارزشها متعلق به جان آدمی است و جان آدمی نه زن است و نه مرد. انسانیت مذکر و مؤنث ندارد بلکه قرآن با انسان کار دارد.

بر این اساس می‌فرماید، خواه زن و خواه مرد، اگر جان خوب داشت و کار نیک کرد، به او حیات طیب می‌بخشیم. در مورد همه امور معنوی و اجر و پاداشهای اخروی نیز همین نکته را رعایت می‌کند: **«من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغير حساب»** (۲)

صدر آیه از همین سوره «مؤمن یا غافرتوجه انسان رابه نکته ظریفی جلب می‌کند». می‌فرماید: **«من عمل سیئة فلا یجزی الامثلها»**، هر کس عمل بد و زشت کرد، جزا و کیفر می‌بیند، خواه مؤمن، خواه کافر. نفرموده است فقط کافر کیفر عمل بدش را می‌بیند، بلکه عقاب دیدن از عمل بد عمومیت دارد نسبت به فاعل آن. هرگاه کسی عمل زشتی انجام دهد - چه مؤمن و چه کافر - عقوبت خطایش را خواهد چشید. ولی در مقابل شرط پاداش عمل صالح را فاعل مؤمن می‌داند.

این طور نیست که هرکس عمل خوب

زیبائی خطاب اولین، آنها را به سوی زندگی و حیاتی فرا می‌خواند که ثمره پیروی از قرآن و وحی است. و این اولین اصل در سیر به سوی حیات فراخوان خداوند تعالی و رسول گرامیش صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشد: «ای مومنین، وقتی که خداو پیامبرش شما را به امری دعوت می‌کنند، استجابت کنید، زیرا این دعوت شما را زنده می‌کند، فرا می‌خواندتان که از مرگ رها شده، به مقام شامخ حیات و زنده بودن برسید».

زمینه های رسیدن به حیات

طیب

اما اینکه این حیات ره آورد دین، چگونه حیاتی است که با عمل به دستور وحی نصیب انسان می‌شود، اصل دوم است که آن را در سوره نحل چنین معرفی می‌فرماید: **«من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحینه حیوة طیبة»**: (۱) هرکس که کار صالح بکند، زن یا مرد، اگر مؤمن باشد، خدای متعال به او حیات طیب می‌بخشد. پس رسیدن به این حیات دو قید دارد: یکی حسن فعلی و یکی حسن فاعلی، کار خوب و روح خوب. از این رو اگر کسی معتقد و مؤمن به مبدأ و معاد باشد، ولی کار مثبت نکند و عمل صالح انجام ندهد، به حیات طیب نمی‌رسد و یا اگر کسی کار خوب انجام بدهد ولی به مبدأ و قیامت اعتقاد نداشته باشد، باز هم به حیات طیب نمی‌رسد. به عبارت دیگر، جان خوب داشتن و اثر مثبت نداشتن مانع رسیدن به حیات طیب است. جان بد داشتن و کار

۱- سوره نحل آیه ۹۷

۲- سوره مؤمن / آیه ۴۰

۳- سوره رعد / آیه ۲۹

۴- المیزان، ج ۲۲، صص ۲۶۷-۲۶۹

می‌گردد.^(۱)

چگونگی حیات طیبیه

حیات طیبیه را خداوند چنین توصیف می‌فرماید: «هرکس دارای اعتقاد در جان و عمل صالح در بدن باشد ما به او حیات طیبیه می‌دهیم». نه اینکه زندگی اش را پاک کنند بلکه به او زندگی پاکیزه می‌دهند. نه همین زندگی طبیعی را تعمیر کنند، رفو کنند و رنگ و روغن بزنند، بگویند حیات طیبیه است. زندگی طبیعی و مادی با تعمیر و مرمت، با رنگ و روغن زدن، با دوخت و دوز و رفو کردن طیب نخواهد شد. این همان است که قرآن از آن به بازچه تعبیر می‌کند: «حیوة الدنيا لعب و لهو». بلکه یعنی غیر از این زندگی طبیعی که همسان دیگران است، یک زندگی و حیات طبیعی دارد که دیگران به آن نرسیده‌اند و درحالی که با مردم است، از یک حیات و زندگی طبیعی برخوردار است.

- در همین دنیا - که در آن غم و ترس نیست، بخل نیست، آز و حرص و حسد نیست، عداوت و کینه توزی نیست، جهل و ضلالت و گمراه کردن و گمراه شدن نیست.^(۲)

علامه طباطبائی (ره) می‌فرماید: «این چنین انسانی در نفس خود نوری و کلامی و قوتی و عزتی و لذتی و سروری درک می‌کند که نمیتوان اندازه‌اش را معین کرد و نمی‌توان گفت که چگونه است. و چگونه چنین نباشد و حال آن که مستغرق در حیاتی دائمی و زوال ناپذیر، و نعمتی باقی و فنا ناپذیر و لذتی خالص از الم و

کدورت، و خیر و سعادت غیر مشوب به شقاوت است. این آثار زندگی جز بر زندگی حقیقی مترتب نمی‌شود و زندگی مجازی بویی از آن ندارد.

خداوند این آثار را بر حیاتی مترتب کرده که آن را مختص به مردم با ایمان و دارای عمل صالح دانسته. حیاتی است حقیقی و واقعی و جدید که این حیات جدید و اختصاصی جدای از زندگی سابق که همه در آن مشترکند نیست. در عین اینکه غیر آن است باهمان است. تنها اختلاف بر مراتب است، نه به عدد. پس کسی که دارای چنان زندگی است دو جور زندگی ندارد، بلکه زندگیش قویتر و روشن تر و واجد آثار بیشتر است.^(۳) لذا گرچه در میان مردم زندگی می‌کند اما با مردم نمی‌زید. همگان را غفلت این عسل خاک آلوده فراگرفته است در حالیکه او از سیطره خاکدان طبیعت خارج گشته و به نعمتی دست یافته که عاری از زوال و فناى طبیعی است. اصلاً نعمت او از سنخ طبیعت فانی نیست تا با فناى او فانی شود که باقی به بقای حضرت حق است و تا حق هست نعمت او نیز پاینده خواهد بود. حیاتی ابدی است و پاک و منزّه از هرگونه آلودگی این دنیای آلوده دامن.

چرا که از دامن طبیعت اوج گرفته و از آن فزونی یافته است. و حیات طیبیه است. واضح است که چون غرض الهی از بخشیدن زندگی به انسانها یافتن این حیات پاک است، اصالت و حقیقت نیز متعلق به آن است و زندگی طبیعی نه حقیقتاً که مجازاً زندگی است. و از اینجا روشن می‌شود که چرا اگر کسی زنده به

این

حیات نشد، قهراً مرده خواهد بود.

غایت حیات طیبیه

اصل سوم این است که غایت این حیات چیست؟ انسان را به کجا می‌رساند؟

در آیه دهم از سوره فاطر می‌فرماید: «من كان يريد العزة فان العزة جميعاً». عزت به معنای آن حالتی است که نسبی گذارد انسان شکست بخورد و مغلوب شود. و «ارض غراز» یعنی زمینی سخت.^(۴) هر انسانی که بخواهد عزیز بشود و به عزت واقعی برسد، باید بداند که عزت همه‌اش مال خدا است. و تا انسان به سمت الله حرکت نکند، عزیز نخواهد شد. و مؤمن از آن جهت عزیز است که به هیچ باطلی تسلیم نمی‌شود و هیچ باطلی در او نفوذ پیدا نمی‌کند.^(۵) و راه رسیدن به این مقام والا و مقام عزت را در ادامه آیه بیان می‌دارد: «اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه». کلمه طیبیه و سخن پاکیزه است که بالا می‌رود و

۱-المیزان، ج ۷، ص ۱۳۵

۲-معاد، درس دوم

۳-المیزان، ج ۲۴، ص ۲۶۴ با اندکی تلخیص

۴-المیزان، ج ۳۳، ص ۳۵ به نقل از مفردات

راغب

۵- اگر خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «والله العزة و لرسوله و للمؤمنين»: باید توجه داشت که عزت مؤمنین و عزت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خداوند دریافت شده است. این عزت بالغیر است که باید به عزت بالذات برسد.

ربها» (۳)

سخن طیب و کلام پاک همانند درخت پاکیزه‌ای است که دارای اصلی ثابت و فرعی نمو کرده و به آسمان سرکشیده است. این درخت طیب نه از درون فرسوده و پوسیده می‌شود، نه از بیرون آسیب می‌بیند. از نظر قرآن کریم درختی طیب است که در حریم او آلودگی راه پیدا نکند، پوسیدگی و تباهی رخنه نکند، و کهنه و فرسوده نشود. و کلام طیب همچون درخت طیب است که از آسیب دیدن مصون و دارای ریشه‌ای ثابت و اصلی پایدار است: «**أصلها ثابت**». و چون اصلش ثابت است، تمام هستی‌اش طیب است و مانع رشدی هم در او نیست. یعنی هم اقتضای رشد دارد و هم مانع تکامل سر راهش نیست، لذا تا آنجا که ممکن است، نمو می‌کند: «**و فرعها فی السماء**»، «**تؤتی أكلها کل حین باذن ربها**»: در تمامی زمانها میوه می‌دهد، نه اینکه تنها بخشی از آن (مثلا شاخه‌هایش) میوه دهد و بخش دیگرش بی‌ثمر باشد و نه اینکه در زمان خاصی میوه دهد، بلکه همواره دارای میوه است و سراسر پربار است و نه اینکه خوردن آنها دائمی باشد بلکه خوراکی آنها دائمی است. هرگز ضرر پذیر نیست و تا ابد در هر لحظه میوه

حرکت است، همراه با تجافی و جا خالی کردن است. یعنی وقتی قطره باران از بالا به پایین آمد دیگر در بالا نیست و آن وقت که بالاست، پایین نیست. و یا دود موقعی که از پایین به بالا می‌رود، وقتی بالاست دیگر در پایین نیست، چون محدود است و حرکتش همراه با تجافی و جا خالی کردن است. ولی صعود و نزول در عالم معنا و ملکوت با تجلی همراه است نه تجافی. یعنی اگر چیزی از جهان غیب به عالم شهود نازل شد، مثلا قرآن نازل شد یا فرشته وحی یا علم الهی برای کسی نازل شد، در عین اینکه در بالاست در مرحله پایین ترش برای ما ظهور پیدا می‌کند و تجلی می‌یابد و ما با مرتبه پایینش همراه خواهیم بود. همچنین اگر عمل صالح بالا رفت و کلمه طیب را بالا برد به این معنا نیست که دیگر در جهان طبیعت نیست و اینجا را خالی گذاشته است. اگر خدا فرمود انسان پاک با کلمه طیب به سمت الله صعود می‌کند بدان معنا نیست که دیگر در جهان ملک نیست و اشرافی ندارد و یا این که تا نمیرد و قفس تن را رها نکند و عالم دنیا را پشت سر نگذارد، نمی‌رسد. نه، با مرگ اختیاری هم می‌توان رسید. بارها کردن تعلق هم می‌توان سفر کرد، با کم کردن وابستگی و پیوستگی به جهان ماده هم می‌توان کوچ کرد.

اگر بالا رفت عزیز می‌شود. انسانی که از حیات طیب برخوردار است، هستی‌اش پاکیزه و خودش کلمه طیب است. از این روست که خداوند عیسای مسیح علیه السلام را کلمه می‌داند و ائمه معصومین علیهم السلام خود را کلمه می‌نامند: «نحن الکلمات التامات». و خود این انسان که کلمه طیب است بالا می‌رود. اعتقاد و ایمان او که کلمه طیب است بالا می‌رود و کار خیر و عمل صالح پایین (۱) کمک می‌کند و زمینه رشد کلمه و اعتقاد پاک را فراهم می‌کند. او را در این عروج الهی به سمت نوریاری می‌دهد و لو برتر از عملش حرکت می‌کند، چون علم و جان بالاتر از عمل است. انسان نمازگزار بالاتر از نمازی است که می‌گزارد. (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «فاعل الخیر خیر منه، و فاعل الشر شر منه». زیرا کار خیر، اثر جان است و مؤثر قویتر از اثر می‌باشد. و لذا اگر انسان، طیب و جانش پاکیزه شد، صعود می‌کند و به معراج می‌رود. و تمام غایت نیز در همین یک کلام خلاصه می‌شود که خداوند می‌خواهد مؤمن با عمل صالحش به حیاتی پاک و عاری از شائبه هر رنگی برسد تا به وسیله این آب زندگانی به معراج رود و در این عروج جاودانه گردد. همواره با او زندگی کند و در مقام قرب او جای گیرد.

در معنای صعود و شرح معراج توجهی لازم است. صعود و نزول یا در اشیای مادی و عالم طبیعت است و یا در جهان ملکوت و عالم معنا. صعود و نزول در عالم طبیعت که محکوم ماده و

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۳۸

۲- این کلام منافاتی ندارد با این که حقیقت نماز ممکن است بالاتر از شخصی باشد که نماز می‌خواند ولی شخص نمازگزار بالاتر از نماز خودش است.

۳- سوره ابراهیم / آیه ۲۴

آثار و ثمرات حیات طیبه

«**ألم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی أكلها کل حین باذن**

می‌دهد.

پس یکی از ثمرات حیات طیب این است که هم در عالم ملک میوه می‌دهد، هم در جهان بالا و هم در مرحله اعلیٰ ثمربخش است. اینکه معصومین علیهم السلام هم در جهان طبیعت برای سودمندند، هم بالاتر از طبیعت برای فرشته‌ها نافعند و هم در مقام بالاتر برای مقربین سودمندند، دلایل این است که آنها دارای اصل ثابتند و فرعیان درآسمانها است، و چون عندالهی‌اند، جاویدند و میوه جاودانه می‌دهند. یعنی این حیات که از عالم ملک آغاز می‌شود، رشد و بالندگی یافته و تا ملکوت را می‌پیماید و سراسر وجوه حیات امکانی را در بر می‌گیرد و این نشان از علو مرتبه روح و جان آدمی دارد:

نورازکنگره عرش می‌زند صغیر

ندانست که در این دامگه چه افتاده است

و این ندای درون هر فرد است که:

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک

چند روزی قضی ساخته‌اند از بدنم

ما چون فرعییم که باید به سوی اصل

خود (حیات طیب) روانه شویم و با

پیوستن به آن، از این ریشه دست در

شاخه‌های ملکوتی خود اندازیم و با پا

گذاردن بر تارک ثری قدم به ثریا برکشیم

چراکه «ما زبالائیم و بالامی‌رویم».

ثمره دیگر این حیات عاری از آلودگی

«قول ثابت یافتن» است. خداوند انسان را

با قول ثابت، محکم می‌کند: «ثبیت الله

الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة

الدنیا و فی الآخرة»^(۱)

وقتی خداوند موقعیت انسان را

ثبیت کرد، هرگز نمی‌لرزد و در تحولات

تاریخی دگرگون نمی‌شود. فراز و نشیب

روزگار در او مؤثر نیست و خداوند او را

هم در دنیا ثابت می‌کند و هم در آخرت.

در دنیا سختش دگرگون نخواهد شد، و

طرز فکر دینی‌اش عوض نخواهد گردید.

در برزخ، در جواب سواها و در امتحانات

بعد از مرگ، سخن ثابتی دارد. به عبارت

دیگر قول ثابت موجب قدم ثابت

می‌گردد. «قول ثابت عبارتست از عقاید

حقیق‌ای که ریشه‌اش در اعماق قلب و نهاد

بشر جای دارد و ثبات قدم نتیجه و اثر آن

قول ثابت است. همچنان که در طرف

مقابل آن (شرک) هم چنین است»^(۲)

رسیدن به مقام لقاء پروردگار یکی از

آثار این حیات جاودانه است: «فمن

کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً

صالحاً و لایشرك بعبادة ربه احداً»^(۳).

هرکس شوق لقاء الله را دارد، و آنچنان

مشتاق است که می‌خواهد به ملاقات الله

برود، الهی که «لا تدرکه الابصار»^(۴) یا

چشم دیده نمی‌شود و باید او را با حقایق

ایمان به مقدر امکان و با چشم دل

مشاهده کرد، باید این دو اصل و این دو

رکن را حفظ کند. اول عمل صالح، قرآن

کاری را صالح می‌داند که مطابق وحی

باشد. میزان قرآن برای سنجیدن عمل

صالح از غیر آن، وحی همان عصر و زمان

است. یعنی میزان هر عصر، دین پیامبر

همان عصر است و در عصر حاضر، معیار

تشخیص عمل صالح، قرآن است. و این

اولین رکن برای رسیدن به حیات طیبه

است. حسن فعلی یا عمل صالح. دوم:

توحید در جان، عمل صالح اگر در جان

انسان معتقد و مؤمن به مبدأ و معاد باشد،

چنان ایمانی که فرد در درون خود غیر از

خدا چیزی نخواهد و جز رضای او را

نطلبد، به لقاء حضرت حق خواهد رسید

و این وعده الهی است و خداوند خلف

و عده نمی‌کند: «لا یخلف الله

المیعاد»^(۵)

زدوده‌گشتن هرگونه خوف و حزنی از

دیگر ثمرات این حیات پربرکت است:

«من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل

صالحاً فلا خوف علیهم و لا هم

یحزنون»^(۶) هرکس دارای سه رکن ایمان

به مبدأ و ایمان به معاد و عملی مطابق با

دستور پیامبر و حجت عصر خود باشد،

نه خطر گذشته به سراغش می‌آید و نه

خطر آینده تهدیدش می‌کند. زیرا انسان از

دو راه آسیب می‌بیند: یا به علت از دست

دادن چیزی در گذشته اینک غمگین است

و این در دو رنج باری توانفرسا بر زندگی

اوست و یا احتمال از دست دادن چیزی

در آینده است که او را می‌رنجاند. مؤمن

گذشته و آینده را پشت سر گذاشته است

چرا که آنچه محبوب اوست از دستش

گرفته نمی‌شود و آنچه از دستش گرفته

می‌شود، محبوب او نیست. بنابراین نه

جایی برای ترس است و نه جایی برای

اندوه و این از بهترین میوه‌های درخت

۱- سوره ابراهیم / آیه ۲۷

۲- المیزان، ج ۲۳، صص ۷۸ و ۷۹

۳- سوره کهف / آیه ۱۱۰

۴- سوره انعام / آیه ۱۰۳

۵- سوره زمر / آیه ۲۰

۶- سوره مائده / آیه ۶۹

زندگی طیب است. انسان وقتی به این مرحله رسید که محبوبی از بین نرفتنی پیدا کرد، از چنگال ترس و اندوه نجات می‌یابد و دارای قلب سلیم خواهد شد. چه نعمتی بالاتر از آن که در صفحه قلب انسان هیچ هراسی راه پیدا نکند و هیچ اندوهی نفوذ نکند. کدام زندگی از این گواراتر که هیچ رنجی در او نباشد؟ مگر نه آن است که انسان، تشنه یک چنین زندگی است که در آن رنج نباشد؟^(۱)

ممکن است انسان در برخی حالتها و خصوصاً دوران پیری به حالتی برسد که کتاب و درس و مدرسه جوابگوی نیازهای او نباشد، ممکن است کتاب آن کاربرد را نداشته باشد که انسان را در همه حالات و بخصوص افراد پیر و سالمند را سرشار از علم نگهدارد. ولی تقوی این برد را دارد که هرگز انسان پرهیزگار را رها نمی‌کند و همواره خوف و نگرانی را از سراسر وجود او زایل می‌کند. لذا زبان اهل مدرسه این است «من هرچه خوانده‌ام همه از یاد من برفت» و زبان اهل تقوی این است: «الا حدیث دوست که تکرار می‌کنم».^(۲)

یاری رساندن به مؤمنین از دیگر وعده‌های خداوند در این زمینه است. می‌فرماید: «وَلَقَدْ ارسلنا من قبلك رسلا الی قومهم فجاؤهم بالبینات فانقمنا من الذین اجرموا وکان حقاً علینا نصر المؤمنین».^(۳)

و خداوند می‌فرماید:

ما قبل از تو پیامبران را برای ملتها فرستادیم و آنها در برابر پیام آوران الهی به دو دسته تقسیم شدند: یک عده مجرم و

طاغی و سرکش و یک عده مؤمن و مسلمان و منقاد. برخوردار خداوند نیز در برابر این دو دسته دو گونه است: «فانقمنا من الذین اجرموا». از تبهکاران و مجرمین انتقام گرفتیم، اما «وکان حقاً علینا نصر المؤمنین». اولی وعید است و امکان تخلف در او راه دارد یعنی ممکن است خداوند مجرم را عفو کند و خلف و عید محال نیست. ولی دومی وعده است و خلف وعده محال است. خداوند بر خود مقرر فرمود که مؤمنین را یاری کند، و لذا مؤمن با این روحیه که خداوند وعده یاری داده است و به وعده‌اش عمل می‌کند، قیام کرده و در دو جبهه نبرد با اعداء و اهواء، در جهاد اصغر و جهاد اکبر، بایگانه بیرونی و بیگانه درونی می‌جنگد و با تکیه بر وعده تخلف ناپذیر الهی به پیش می‌رود.

از دیگر ثمرات و آثار حیات طیب وارد شدن محبت خدا در دل و زدوده شدن محبت اغیار از آن است. خداوند صراحتاً می‌فرماید: «لا تجد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حادّ الله و رسوله و لوکانوا آبائهم او ابناؤهم او اخوانهم او عشیرتهم. اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون».^(۴)

«ای رسول ما! تو هرگز اهل ایمان به خدا و روز رستاخیر را نمی‌یابی که با کسانی رابطه مودت و دوستی برقرار کنند

که از حدود الهی خارجند، هر چند که از پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند. (آنها تنها به خدا و اولیائش محبت دارند و هرکس از حدود الهی خارج گردد، رابطه محبتی آنها هم با آن فرد یا آن چیز قطع می‌شود). ایشان کسانی هستند که در ظرف قلبشان ایمان ثبت شده (و جایی برای کفر و انحراف نیست) و به روحی از جانب پروردگار مؤیدند. (روحی که منشأ حیات طیب و پاکیزه‌ای غیر از حیات مادی و زودگذر می‌باشد) و خداوند آنان را به بهشتهای جاویدان روان می‌سازد و از آنها راضی است و ایشان هم از خداوند راضی‌اند. اینها حزب خدایند بدانند که تنها حزب خدا رستگار است.»

تعبیر به «لا تجد» یعنی نمی‌یابی، برای این است که مؤمن در ظرف جانش محبت خدا جای کرده است و جایی برای غیر او نیست. چرا که هر محبوبی غیر خدا، محبوب باطل است. قلبی که محبوب باطل دارد و یا یک مقداری به حق و یک مقداری به باطل محبت می‌ورزد، آن قلب دارای محبت کاذب و مریض است، اما آن قلبی که فقط به حق محبت دارد و اگر به چیزی محبت داشت در طول علاقه به حق است، چنین قلب را قرآن سالم می‌داند که علاقه‌اش به دیگر

۱- تفسیر موضوعی قرآن، ج ۱، صص ۲۳۷ -

۲- تفسیر موضوعی قرآن، ج ۲، ص ۵۲۲

۳- سوره روم / آیه ۲۷

۴- سوره مجادله / آیه ۲۲

نشانه های حیات طیبیه

آیا می توانیم بفهمیم که زنده ایم یا نه؟
 و اگر زنده ایم آیا حیات ما طیبیه است یا نه؟
 قرآن کریم در پاسخ این سوال می فرماید: آن کس که زنده است ، سخن حق در او اثر می گذارد و راه را پیدا می کند: **«لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین»** (۱۰) و در نقطه مقابل گروهی را ذکر می کند که عکس این حالت را دارند: **«سواء علیهم أأندرتهم أم لم تندرهم ، لایؤمنون»** (۱۱) برای آنها فرقی نمی کند که آنها را از آینده دشوارشان بیم دهی یا ندهی ، در هر حال پذیرای حق نیستند ایمان نمی آورند . آنان به جایی رسیده اند که در قبال آینده و سرنوشتشان بی تفاوتند، ولی آن که زنده است ، پیام تو در او اثر می گذارد و انذار تو او را از عواقب پس از مرگش هراسناک می سازد. لذا قرآن نشانه انحراف و بیماری دل را این چنین تبیین می کند: **«واذا ما أنزلت سوره نظر بعضهم الی بعض هل یریکم**

دوستی آن قدر نقش دارد که گاهی ممکن است انسان تمام سرمایه عمرش را پای دوست باطل و بیهوده بریزد و این کلام خداست و **«من اصدق من الله قیلاً»** (۳) و **«من اصدق من الله حدیثاً»** (۴) چه کسی راستگو تر از خداوند است و این خداوند است که هشدار می دهد در انتخاب دوست مواظب باشید و به هرکس و هرچیز دل نبندید چون در غیر این صورت روزی خواهد آمد که می گوید: **«یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً»** (۵) چرا که این دوست مرا از یاد حق و نام حق گمراه کرد بعد از آن که به من رسیده بود **«لقد أضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی»** (۶) . اگر انسان به افراد باطل و اشیاء باطل دل بست باید در انتظار روزی باشد که از شدت تأسف هر دو دست را گاز بگیرد و از کرده خویش نادم گردد **«یوم یعصّ الظالم علی یدیه»** (۷) . اما اگر در پی انتخاب دوست ، به سراغ ارتباط با رسول اکرم (ص) و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین رفت ، آنگاه بهترین مثبت در لقای اوست و بهترین عاقبت در دیدار او : **«هو خیر ثواباً و خیر عقباً»** (۸) زیرا که حب خدا در پیروی از تعالیم حبیبش - رسول اکرم (ص) - مجسم است که **«قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله»** (۹)
 درجاده های مشتبه ، هرسالگی راهبری در شاهراه معرفت ، من پیرو قرآن شدم یاران در هستی زدند ، من قبله کردم نیستی هرکس ز عقل آبادش من از جنون عمران شدم بودم ز مهرش ذره ای ، بودم ز بهرش قطره ای خورشید بس تابان شدم ، دریای بی پایان شدم

امور برای رسیدن به حق است . هدف ، محبت به حق است و این محبتها وسیله اند . و این دو (محبت حق و غیر حق) با هم قابل جمع نیستند . چرا که **«ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه»** (۱): در نهاد انسان بیش از یک قلب وجود ندارد و آن نمی تواند هم ظرف محبت خدا باشد و هم ظرف محبت دنیا . قلب آدمی محل حبّ خدا و اولیای اوست .

محرم دل نیست جای صحبت اغیار

دیو جو بیرون رود فرشته در آید

و این نیاز به تلاش و زحمت دارد که هم دل را از محبت اغیار تهی کنی و هم بر درش به نگاهی بنشیننی که نااهلی براو وارد نشود:

پاسان حرم دل شده ام شب همه شب

تا در این خانه جز اندیشه او ندیشم

چرا که :

ماوای دلدار است دل ، کی جای اغیار است دل

دادم به او این خانه را ، بر درگش دربان شدم

از علی ابن ابی طالب (ع) قافله سالار

این کاروان بیانی است که فرمود: دنیا

ممرّی است به سوی مقرّ ، رهگذری است

به عالم ابد ، **«والناس فیها رجلان ، رجل باع فیها نفسه فآوبقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها»** (۲) مردم در این بازار عظیم

دنیا دو دسته اند : برخی خویشتن خود را

می فروشند ، جانشان را می فروشند تا

لذت گذرا بخرند و با این کار ، خود را

هلاک می کنند. بعضی لذت می فروشند و

خویشتن خویش را از چنگال شهوت نگه

می دارند و آن را آزاد می کنند و مردم از این

دو قسم بیرون نیستند.

۱- سوره احزاب / آیه ۴

۲- نهج البلاغه : حکمت ۱۳۳

۳- سوره نساء / آیه ۱۲۲

۴- سوره نساء / آیه ۸۷

۵- سوره فرقان / آیه ۲۸

۶- سوره فرقان / آیه ۲۹

۷- سوره فرقان / آیه ۲۷

۸- سوره کهف / آیه ۲۴

۹- سوره آل عمران / آیه ۳۱

۱۰- سوره یس / آیه ۷۵

۱۱- سوره بقره / آیه ۶

من أحد ثم انصرفوا»^(۱) هرگاه سوره‌ای بر رسول اکرم (ص) نازل می‌شد، منافقینی که در مجلس بودند، به یکدیگر می‌نگریستند تا ببینند اگر کسی مواظب آنان نیست مجلس را ترک کنند (و اگر مراقبی هست، بنشینند). حضورشان فقط برای رفع تکلیف بود، نه آن که برای استماع آیات حق در مجلس باشند و خدای سبحان به جرم این رفتار منافقانه دل‌هایشان را برگرداند و از دلباختگی به حق و تبعیت از آن محروم ساخت:

«صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا يفقهون»^(۲)

از این رو است که اگر انسان احیا نشد، کم‌کم در حضيض و سراسیمگی سقوط قرار می‌گیرد، ابتدا به درجه حیوانیت تنزل می‌کند: «اولئك كالانعام بل هم اضل»^(۳) و «ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا»^(۴) و سپس از حد حیوان هم پایین‌تر رفته و در حد گیاه و درخت قرار می‌گیرد. در این مرحله مسائل عاطفی، اجتماعی، تولی و تبری، اراده و کراهت و مانند آن برایش مطرح نیست. نسبت به این مسائل در حد خودش که تأمین خوراک و پوشاک خوب می‌باشد، می‌اندیشد. و از این مرحله پایین‌تر، عالم جماد است که گاهی انسان همچون سنگی به گوشه‌ای افتاده است: «ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة»^(۵) بعضی از قلوب مثل سنگ خارا سخت و بعضی از آنها از سنگ

هم سخت‌ترند، یعنی در رتبه‌ای پست‌تر از جماد قرار دارند و این ژرفترین دره سقوط است. چرا که هیچ خیری از او صادر نمی‌شود و نه برای خود و نه برای دیگران و حال آن که گاهی از دل سنگ، چشمه‌های زلال و فیاضی می‌جوشد، اما او این خاصیت را هم ندارد: «وان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار و ان منها لما يشقق فيخرج منه الماء»^(۶)

قرآن مجید در ارتباط با علت این سقوط هولناک چنین می‌فرماید: «الم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق»^(۷). آیا هنوز وقت آن نرسیده است که قلب مدعیان ایمان در مقابل یاد خدا و معارف آسمانی خاضع و خاشع گردد؟ «ولا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل» و مانند کسانی که قبل از آنها دارای کتاب آسمانی بودند، نباشند. آنها به آرزوهای باطل سرگرم شدند و بهره‌ای از کتاب الهی خویش نبردند: «فطال عليهم الامد فقست قلوبهم» مدت طولانی بدین سان بر آنان گذشت و در نتیجه قسی القلب گشتند. حاصل آن که این قلب مانند دانه نرمی است که در اثر گذشت روزگار زیر لایه‌هایی از سنگهای سخت مدفون و بی‌اثر می‌شود. حافظ می‌گوید:

مزرع سبز فلک دیدم وداس مه نو

بادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

این تشبیه در صورتی درست است که زمین دل قابلیت کشت و زرع را از دست نداده باشد و گرنه در زمین سخت چیزی کشت نمی‌شود تا درو گردد. در نامه ۳۱، علی بن ابی طالب (ع) به امام حسن فرمودند: فرزندم، تو پاره تن من هستی. اگر خیری به تو رسد گویی به من رسیده و اگر آسیبی به تو رسد، گویی به من رسیده است. من اکنون لحظات آخر زندگی را سپری می‌کنم و در آستانه غروب و مرگ قرار دارم. می‌خواهم آنچه را که می‌دانم برای تو بازگو کنم. پسرم، قلب جوان مثل زمین خالی است که هر چه در آن بکارند، همان را درو می‌کنند. (وگرنه شیطان درون اگر ببیند آن سرزمین خالی است، شروع به بذرافشانی کرده و نمی‌گذارد آن مزرعه خالی بماند. و بدیهی است که بذرشیطان جز علف هرز و خار مغیلان چیز دیگری نیست)^(۸): اللهم ارزقناه غفر الله لنا ولكم

۱- سوره توبه / آیه ۱۲۷

۲- سوره توبه / آیه ۱۲۷

۳- سوره اعراف / آیه ۱۷۹

۴- سوره فرقان / آیه ۴۴

۵- سوره بقره / آیه ۷۴

۶- سوره بقره / آیه ۷۴

۷- سوره حدید / آیه ۱۶

۸- یاد معاد، صص ۸۱-۴۹، همراه با تصرف و تلخیص